

دوتا ۲۶۵	در میان گذاشتن / ۴۹
	یک شاگرد آنچه را که از کتاب پیدایش آموخته، در میان می‌گذارد
T = معلم ۱	S = معلم ۲

(T) به برنامه " دوره شاگردسازی از رادیو " خوش آمدید . با کمک این مجموعه که در مورد در میان گذاشتن برکات رازگهان است یاد خواهید گرفت که شاگرد عیسی مسیح شوید . ما دو معلم هستیم که آنچه از رازگهان خود از هفت بخش منتخب در کتاب پیدایش در عهد عتیق را یاد گرفته ایم با شما در میان خواهیم گذاشت . هفته ای یکبار جمع می‌شویم تا آنچه یاد گرفته ایم را با هم در میان بگذاریم . درحالیکه به این برنامه گوش می‌دهید، در دفترتان یادداشت بردارید یا برنامه را ضبط کنید. عنوان امروز این است : يك شاگرد آنچه را از کتاب پیدایش آموخته است در میان می‌گذارد .

(S) در میان گذاشتن رازگهان از فصل‌های انتخاب‌شده از کتاب پیدایش در طول هفته گذشته، فصل‌های ۲۲ و ۲۴ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۲ و ۳۴ و ۴۵ از کتاب پیدایش را خواندیم و در مورد آنها تعمق و دعا کردیم. اینک از یادداشتهای خود استفاده خواهیم کرد تا حقایق و درسهای مهمی از بعضی از این فصل‌ها در میان بگذاریم و در مورد برخی از بخشهای دشوار گفتگو کنیم.

(T) پیدایش فصل ۲۲

می‌خواهم مطالبی را در مورد ابراهیم، از پیدایش ۲۲: ۱-۱۹ در میان بگذارم. در این فصل بیان شده که چگونه خدا ایمان و اطاعت ابراهیم را به بونه آزمایش گذاشت. خدا می‌تواند انسان را آزمایش کند، اما انسان نباید خدا را آزمایش کند، کاری که بنی اسرائیل در اعداد ۱۴: ۲۲ انجام دادند. خدا به ابراهیم امر فرمود که برود و یگانه پسرش را به‌عنوان هدیه سوختنی قربانی کند، پسرش را که دوست می‌داشت؛ خدا به این شکل ایمان ابراهیم را به آزمایش گذارد. "هدیه سوختنی" نخست می‌بایست قربانی شود و بعد به‌طور کامل بر روی قربانگاه سوزانده شود. این سخت‌ترین آزمایش برای ابراهیم بود، زیرا پسرش اسحاق بسیار یگانه و منحصر به‌فرد بود. نخست به این علت که اسحاق کسی بود که می‌رفت تا وعده مبتنی بر عهد را که خدا به ابراهیم داده بود، به میراث ببرد. از یکی از اعقاب اسحاق، خدا می‌خواست تمام ملت‌های زمین را برکت بدهد. دوم، ابراهیم ۲۵ سال صبر کرده بود تا سرانجام خدا وعده‌اش را به او و به ساره تحقق بخشیده بود. اکنون خدا طالب آن بود که ابراهیم تمام اینها را "ظرف یک روز" قربانی کند .

ابراهیم و اسحاق به اتفاق دو خدمتکار به مدت سه روز سفر کردند تا به محل قربانی رسیدند. خدا نمی‌خواست ابراهیم کاری را به‌صورت آبی و بی‌تفکر انجام دهد، بلکه می‌خواست به دقت به آنچه که می‌کرد بیندیشد. ابراهیم بارها در طول آن سه روز، فرصت این را داشت تا باز گردد. خدا می‌خواست ایمان و اطاعت ابراهیم به کمال خود برسد. ایمان و اطاعت ابراهیم فقط زمانی می‌توانست کامل باشد که برای مدتی طولانی از کوره آزمایش بگذرد. خدا می‌خواست ابراهیم این قربانی را فقط زمانی تقدیم کند که آگاهانه اندیشیده باشد و در حالت اطاعت و سرسپردگی کامل به‌سر ببرد.

وقتی به جایی رسیدند که خدا تعیین کرده بود، ابراهیم قربانگاهی بنا کرد و هیزم بر آن گذارد و به پسرش گفت که آن کس که باید قربانی شود، خود او است. اسحاق مقاومت نکرد و ابراهیم او را بست و بر روی هیزم‌ها، بر قربانگاه گذاشت. آنگاه چاقو را بر گرفت تا پسر خود را ذبح کند، آن کس را که دوست می‌داشت.

درست در همان لحظه، فرشته خداوند ابراهیم را از آسمان ندا در داد و او را از قربانی کردن اسحاق باز داشت. فرشته خداوند طوری سخن گفت که گویی خود خداوند است؛ او گفت: "الان دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی." خدا البته از قبل می‌دانست که ایمان ابراهیم آنقدر قوی هست که سخت‌ترین قربانی را تقدیم کند. عبارت "الان دانستم" را باید طریقی انسانی برای گفتن چنین مضمونی تلقی کرد: "ابراهیم در آزمایش الهی سرافکننده نشد." به‌علاوه، خدا به این آزمایش نیازی نداشت، اما "ابراهیم و ما به آن نیاز داریم". نخستین هدف این آزمایش این بود که ابراهیم را متقاعد سازد که ایمان قدرت لازم را برای پیروزی در هر شرایطی فراهم می‌سازد. و هدف دوم از این آزمایش این بود که من و خوانندگان کتاب‌مقدس را متقاعد سازد که خدا می‌تواند با قدرت در انسان ناتوان و گناهکار عمل کند.

سفر طولانی ابراهیم عبث نبود. وقتی ابراهیم سر بلند کرد، قوچی را دید که شاخهایش در بوته‌ای گیر کرده است. او قوچ را گرفت و برای خدا قربانی کرد. ابراهیم پی برد که این قوچ را خدا مهیا کرده و از اینرو آن محل را "خداوند مهیا می‌سازد" نامید. در آینده ابراهیم، خدا بار دیگر بره‌ای مهیا خواهد ساخت تا گناه جهان را بر دارد (یوحنا ۱: ۲۹). این بره همانا عیسی مسیح بود .

فرشته خداوند بار دیگر سخن گفت، گویی که خود خداوند است. فرشته با سوگند به ذات خود، بار دیگر وعده‌ای را که قبلاً به ابراهیم داده بود، تکرار کرد. اعقاب جسمانی ابراهیم بسیار کثیر خواهند بود، که این اشاره‌ای است به ملت‌های مختلفی که از ابراهیم پدید خواهند آمد. ایشان شهرهای دشمنان خود را به تصرف در خواهند آورد، و این اشاره‌ای بود به تصرف کنعان. و خدا از طریق یکی از اعقاب او، همه ملت‌های جهان را برکت خواهد داد؛ مطابق غلاطیان ۳: ۸ و ۱۶، این اشاره‌ای است به عیسی مسیح .

به شیوه‌ای بسیار منحصر به‌فرد، این رویداد تاریخی به مرگ عیسی مسیح در روزگاران بعدی اشاره دارد. خدای پدر نیز پسر یگانه و محبوب خو را داد تا بر صلیب بمیرد، تا از طریق قربانی کفاره‌کننده او، هر کس که به عیسی مسیح ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.

(S) پیدایش فصل ۲۴

می خواهم مطالبی در باره اسحاق، از پیدایش ۲۴: ۱-۶۰ در میان بگذارم. در این فصل شرح داده شده که خدا چگونه خدمتکار ابراهیم را هدایت کرد تا زنی برای اسحاق بیاید. ابراهیم وظیفه مهمی را به معتمدترین خدمتکار خود محول کرد. این خدمتکار می‌بایست همسری برای اسحاق، پسر ابراهیم، از میان خویشان ابراهیم بیاید، نه از ملت‌های کنعانی. علت این امر این بود که این ملت‌های کنعانی در بت‌پرستی مضمّن‌کننده و فساد اخلاقی فاحشی زندگی می‌کردند (۱۵: ۱۶). خویشان ابراهیم گرچه تا حدی بت‌پرست بودند (۳۱: ۱۹)، اما هنوز شناختی از خداوند داشتند (۲۴: ۴۸-۵۰). روش سوگند یاد کردن خدمتکار برای اربابش، رسمی کهن بود که مفهومش از یادها رفته بود. ابراهیم متقاعد بود که خدا که سرزمین کنعان را به او و اعقابش وعده داده بود، فرشته خود را در مقابل روی خدمتکارش خواهد فرستاد (۱-۹). پس خدمتکار ده شتر را با کالاهای گوناگون بار کرد و به سوی شمال غربی بین‌النهرین حرکت کرد.

وقتی خدمتکار به چاه آبی در خارج از شهر ناحور رسید، دعا کرد و از خداوند خواست که به او در همان روز توفیق عنایت فرماید. او دعا کرد و خواست که خود خداوند همسری را که برای اسحاق انتخاب کرده، به او نشان دهد. اما او چگونه می‌توانست بداند که خداوند چه کس را برای پسر اربابش انتخاب کرده است؟ به این منظور، خدمتکار دعا کرد و از خدا خواست تا او را به واسطه اوضاع و شرایط خاص هدایت کند. او از خدا خواست که آن زن کسی باشد که او از وی آب بخاهد، و آن زن نه فقط به او، بلکه به شترهایش نیز آب دهد. آن کار ساده‌ای نبود، زیرا شتر آب زیادی می‌نوشد و چاه آب نیز عمیق بود. آن دختر می‌بایست بارها از چاه بالا و پایین برود تا بتواند شترها را سیراب کند. چنین شرایطی می‌توانست به گونه‌ای قانع‌کننده نشان دهد که "آن" دختر، شخصی مهربان و خیرخواه دیگران و سخت‌کوش می‌باشد (۱۰-۱۴).

خدا دعای خدمتکار را خیلی سریع پاسخ داد. حتی پیش از اینکه او دعایش را به پایان برساند، دختری با سبویی آمد تا آب بکشد. خدمتکار به استقبال او شتافت و از او جرعه‌ای آب خواست. دختر بلافاصله پذیرفت و گفت که برای شترانش نیز آب خواهد کشید. در همان حال که دختر مشغول کار بود، خدمتکار او را به دقت تحت نظر داشت تا بداند که آیا خدا سفرش را با خیریت همراه کرده است یا نه (۱۵-۲۱). چون دختر کار خود را تمام کرد، خدمتکار به او هدایای گرانبهایی داد، نه فقط برای اینکه مراتب قدرانی خود را نشان دهد، بلکه به این دلیل نیز که معتقد بود ممکن است وی همان همسری باشد که خدا برگزیده. آنگاه از وی پرسید که دختر کیست و اینکه آیا در منزل پدرش جا هست تا شب را در آنجا به‌سر ببرد. وی گفت که دختر بتوئیل است و بتوئیل پسر ناحور و ملکه می‌باشد و اینکه در منزل پدرش جای بسیار هست. پس خدمتکار سجده کرده، دعا کرد و خداوند را ستایش نمود که او را مستقیماً به منزل خویشان ابراهیم هدایت کرده است. ناحور برادر ابراهیم بود (۲۲-۲۷).

نام آن دختر رفته بود. او دويد تا به مادر بزرگ و خانواده‌اش بگوید که چه رخ داده. خدمتکار پس از اینکه مورد استقبال قرار گرفت، به خانواده رفته در مورد ثروت ابراهیم و اسحاق مطالبی بیان کرد و گفت که به چه منظور به آنجا آمده و اینکه چگونه خداوند او را به سوی این خانواده و این دختر هدایت کرده است. او برای ایشان بازگو کرد که چه دعایی کرده بود و چگونه خدا دعایش را سریع و دقیق مستجاب کرد. آنگاه از ایشان پرسید که آیا رفته را به همسری اسحاق خواهند داد یا نه (۲۸-۴۹). در آن روزگار، پدر خانواده و برادران دختر تصمیم می‌گرفتند که او را به چه کسی به زنی بدهند. اما در این مورد، بتوئیل (پدر دختر) و لابان (برادر دختر) لزومی به تصمیم‌گیری نمی‌دیدند زیرا پی برده بودند که خداوند از قبل تصمیم را برای ایشان اتخاذ کرده است. رفته نیز این امر را باور داشت و حاضر بود تا بلافاصله با خدمتکار عازم سفر شود و نزد اسحاق برود (۵۰-۶۰).

این فصل بسیار خاص است، زیرا نشان می‌دهد که خدا چقدر سریع و دقیق می‌تواند به دعاها پاسخ دهد. تمام کسانی که در ماجرا شرکت داشتند، تصدیق کردند که این امر بنا به خواست و هدایت خدا بوده است. لذا من نیز وقتی از خدا می‌خواهم که مرا در شرایطی خاص هدایت کند، شرایطی نظیر این، باید به خدا اجازه بدهم که طوری آن را تأیید کند که تمام کسانی که در ماجرا شرکت دارند، تصدیق کنند که این امر، خواست و هدایت خدا بوده است.

(T) پیدایش فصل ۳۲

می خواهم مطالبی در باره یعقوب از پیدایش ۳۲: ۲۲-۳۲ در میان بگذارم. این فصل ذکر می‌کند که چگونه یعقوب با خدا کشتی گرفت. در پیدایش فصل ۳۲، تصویری از خصائل یعقوب می‌یابیم. نام یعقوب به صورت لغوی یعنی "پاشنه را می‌گیرد" و به‌طور مجازی یعنی "او فریب می‌دهد". رسم بر این بود که ارثی به برادر بزرگتر داده شود. سالها پیش از این، یعقوب از خستگی و گرسنگی برادرش عیسو استفاده کرده بود و بر سر مسأله ارث، او را فریب داده بود. در ضمن، یعقوب پدر پیر و نابینای خود، اسحاق را فریب داده بود، به این ترتیب که وقتی اسحاق می‌خواست پسر بزرگ خود عیسو را برکت بدهد، او وانمود کرد که عیسو است. یعقوب دو بار عیسو را بر سر مسأله ارث و میراث فریب داد. و اینک عیسو می‌آمد تا به‌همراه چهارصد مرد، با او ملاقات کند. یعقوب در پریشانی عمیقی بود و برای بقای خود دست به هر کاری زد. او خانواده و دارایی‌اش را به دو گروه تقسیم کرد و ترتیبی داد که جداگانه حرکت کنند. او در عمق تنگی به حضور خدا دعا کرد و وعده‌های خدا را به یاد او آورد. و یعقوب هدایای فراوانی در جلو روی خود به سوی عیسو فرستاد تا او را آرام سازد. یعقوب کماکان طراح و سازماندهنده خوبی بود.

در طول آن شب، مردی تا طلوع خورشید با او کشتی می‌گرفت. مطابق پیدایش ۳۲: ۲۸، یعقوب با "خدا" مبارزه می‌کرد، یا مطابق هوشع ۱۲: ۲-۵، با "فرشته خداوند". خدا یا فرشته خداوند "به شکل انسان ظاهر شد" و "از قدرت الهی خود استفاده نکرد"، بلکه فقط از قدرت انسانی خود برای این مبارزه بهره جست. یعقوب تمام شب را با قدرت انسانی خود کشتی گرفت و سپیده‌دمان مبارزه هنوز به پایان نرسیده بود. آن شخص نمی‌توانست بر یعقوب چیره شود. آن مبارزه‌ای واقعی و فیزیکی بود و آن مرد ران یعقوب را لمس کرد، طوری که ران او به‌هنگام کشتی گرفتن با آن مرد، فشرده شد (۲۵). سرانجام، آن مرد سخن گفت و از یعقوب خواست تا بگذارد که برود و بدینسان بر یعقوب آشکار کرد که چه کسی است. پاسخ یعقوب به

آن مرد نشان می‌دهد که او پی برده بود که آن مرد خدا است، زیرا طالب برکت خدا شد. او به آن مرد گفت: "تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم" (۲۶). هوش ۱۲: ۴ می‌فرماید که یعقوب گریست و با تضرع خواستار لطف فرشته گردید. این نشان می‌دهد که این مبارزه فقط "مبارزه‌ای جسمانی" نبود، بلکه "مبارزه‌ای روحانی" نیز بود. یعقوب می‌دانست که شایسته برکت خدا نیست. با اینحال، برای دریافت برکت الهی مبارزه کرد.

در طول آن مبارزه شبانه، یعقوب می‌بایست احساس کرده باشد که با خدایی مبارزه می‌کند که با گناه و فریبکاری‌اش به او عمیقاً اهانت کرده بود، و اکنون با او در مقام داور عادل خویش مبارزه می‌کند. اگر خدا در این مبارزه او را دردمند نمی‌ساخت، بلکه به قتل می‌رساند، چنین مجازاتی بسیار منصفانه می‌بود. یعقوب از خستگی و گرسنگی برادرش سوء استفاده کرده بود و نیز پدر سالخورده و نابینای خود را فریب داده بود، تا میراث برادرش را بانادرستی به چنگ آورد. او پدرزن خود را نیز فریب داده بود و اموالش را دزدیده بود. یعقوب می‌دانست که سزاوار برکت الهی نیست. یعقوب می‌بایست به این نتیجه رسیده بوده باشد که برکتی که از پدرش اسحاق دریافت داشته بود و نیز برکتی که با فریب از دیگران کسب کرده بود، بدون برکت الهی هیچ ارزشی ندارد. او می‌بایست به این نتیجه رسیده باشد که بدون برکت الهی، یا خود خدا او را از میان خواهد برد، یا برادرش عیسو. هدف این مبارزه این بود که "یعقوب به توبه بیاید و برای دریافت رحمت الهی، از حضور او تضرع کند." این مبارزه برای یعقوب بحرانی جسمانی و روحانی بود. یعقوب نمی‌خواست بگذارد آن مرد برود مگر اینکه او را برکت بدهد. پس با اشکها خواستار رحمت و برکت الهی گردید. یعقوب تمام شب در این مبارزه مداومت به خرج داد، نه به این علت که محق و سزاوار این برکت بود، بلکه به این سبب که مدت‌ها پیش از آن، در پیدایش ۲۸، خدا وعده داده بود که او را برکت دهد. و سرانجام، خدا او را برکت داد.

خدا نام او را تغییر داد. تغییر نام همراه بود با وعده مبتنی بر عهد خدا به او. "یعقوب" یعنی "فریبکار" و دلالت داشت به نیرنگهای یعقوب و فریبهای او در تلاش برای کسب وعده‌های خدا. "اسرائیل" یعنی "او با خدا مبارزه می‌کند" و دلالت دارد بر پیروزی او در مبارزه روحانی برای کسب رحمت و وعده خدا. یعقوب پیروز شد، نه با نیروی خود، بلکه با فروتن ساختن خویش و تقاضای عاجزانه از خدا برای رحمتش.

آن مرد نام خود را بر یعقوب مکشوف ساخت. این سؤال او که پرسید "چرا اسم مرا می‌پرسی؟"، در حکم سرزنش یعقوب بود برای اینکه به ملاقات الهی شک کرده بود. یعقوب آن مکان را "فنیئیل" نامید، یعنی "روی خدا" و این دلالت دارد به این حقیقت که یعقوب یقین کامل داشت که خدا را رو در رو دیده، و با این حال، نمرده است (خروج ۳۳: ۲۰). برکت خدا تضمینی بود برای یعقوب که در ملاقاتی که با عیسو در پیش دارد، نخواهد مرد.

(S) پیدایش فصل ۴۵

می‌خواهم مطالبی در مورد یوسف از پیدایش ۴۵: ۱-۱۵ در میان بگذارم. این فصل بیان می‌کند که یوسف چگونه برادران خود را بدون هیچ تلخی بخشید. یوسف مورد بدرفتاری برادرانش قرار گرفت. ایشان او را به بردگی به مصر فروختند و او سالها در زندان بهسر برد. یوسف می‌توانست مانند بسیاری از مردم واکنش نشان دهد. او می‌توانست این بدرفتاری را فقط از چشم‌اندازی طبیعی یا افقی مد نظر قرار دهد. او می‌توانست "فقط خطاکاران را ببیند"، یعنی آنانی را که در حقیقت بی‌انصافی کرده بودند و خدا را در این رویداد ندیده بودند. او می‌توانست فقط بر علیه این خطاکاران واکنش نشان دهد. او می‌توانست به علت کاری که برادرانش علیه او انجام داده بودند، در خود احساس خشم و جراحات کند. او می‌توانست از ایشان انتقام بگیرد و آنان را جریحه‌دار سازد. او می‌توانست خطایی را که در حق او کرده بودند، تلافی کند. چنین واکنشی بشری در قبال بدرفتاری دیگران، فقط خود "بدرفتاری" را به‌عنوان مهمترین موضوع مد نظر قرار می‌دهد، و خدا را خارج از ماجرا نگه می‌دارد. این نوع واکنش را "تلخی" می‌خوانند. اما واکنش یوسف به برادرانش بر پایه تلخی نبود. یوسف نشان داد که چگونه با بدرفتاری دیگران برخورد می‌کند.

در پیدایش ۳۷ می‌خوانیم که چگونه یوسف مورد بدرفتاری خانواده خودش قرار گرفت. برادرانش نسبت به او حسادت می‌ورزیدند و کمر بدرفتاری با او را بستند، و سرانجام او را به بردگی فروختند. ایشان به‌دروغ به پدرشان گفتند که یوسف را جانوری وحشی دریده است. یوسف سزاوار چنین رفتاری نبود. او با بی‌گناهی، قربانی بی‌انصافی خانواده‌اش شد.

در پیدایش ۳۹ می‌خوانیم که یوسف چگونه مورد رفتار نادرست کارفرمایش قرار گرفت. همسر کارفرمایش بارها کوشید او را فریب دهد، و چون او هر بار دست رد به سینه او می‌زد، آن زن به او افترا زد؛ در نتیجه او را به زندان انداختند. یوسف کاملاً عادل بود. با اینحال، او با بی‌گناهی، قربانی بی‌انصافی کارفرمایش شد.

در پیدایش فصل ۴۰، می‌خوانیم که چگونه یوسف مورد رفتار نادرست دوستانش قرار گرفت. او ایشان را وقتی که با او همزندان بودند، کمک کرده بود؛ اما بعدها او را کاملاً به فراموشی سپردند. او سالها، فراموش شده و تنها، در زندان بهسر برد.

در پیدایش فصل ۴۱، می‌خوانیم که یوسف برای چه مدتی رنج کشید. وقتی او را به بردگی به مصر فروختند، ۱۷ سال داشت، و وقتی سرانجام آزادش کردند، ۳۰ ساله بود. در جریان زنجیره‌ای از رویدادهای حیرت‌انگیز، یوسف از زندان رهایی یافت و به مقام نخست وزیری مصر رسید. اما پیش از آن، او مدت ۱۳ سال را همچون برده و زندانی در سرزمینی بیگانه بهسر برده بود، و "همه اینها به‌خاطر رفتار نادرست دیگران".

در فصل ۴۵، می‌خوانیم که یوسف چگونه واکنشی خداپسندانه به رفتار اشتباه برادرانش نشان داد. در طول قحطی سختی، یوسف غله فراوانی در مصر ذخیره کرد. خانواده‌اش در کنعان در خطر گرسنگی قرار گرفتند؛ لذا پدرشان برادران او را روانه مصر کرد تا غله بخرند. بدینسان، برادرانش بدون آنکه متوجه باشند، در حضور او ایستادند و از او تقاضای خوراک کردند. یوسف دانست آنان چه کسانی هستند، اما ایشان او را نشناختند. آنگاه یوسف خود را به برادرانش معرفی کرد و خواست تا نزدیک بیایند و نترسند. او به خطاکاران خود، با خشم و تهدید، "به شکل افقی واکنش نشان نداد"، بلکه "به شکل عمودی به

خدا واکنش نشان داد. " او چهار بار به برادرانش اطمینان داد که این خواست "خدا" بوده که او را پیشاروی خانواده‌اش بفرستد تا جانشان را نجات بخشد (پیدایش ۴۵: ۹-۵). یوسف دست خدا را در بد رفتاری‌ای که متحمل شده بود، می‌دید. در طول تمام این سالها، یوسف توجه خود را معطوف خدا ساخته بود، نه معطوف خطاکارانش یا شرایط دشوارش. او توجه خود را معطوف به کاری کرد که خدا انجام می‌داد، نه به آنچه که دشمنانش در حق او کرده بودند. او از خدا آموخته بود که "بر بد رفتاریها پیروز باشد"، نه آنکه "قربانی احساسات جریحه‌دار شود. مشکلات یوسف تبدیل شده بود به فرصت‌هایی الهی."

در پیدایش ۴۵ و ۵۰، می‌خوانیم که چگونه یوسف سرانجام واکنش بشری خود را نشان داد. او برادران خود را بخشید. دیدار او با برادرانش می‌بایست صحنه‌ای بسیار پراحساسی بوده باشد: ایشان یکدیگر را در آغوش کشیدند، بوسیدند، گریستند، و به گفت و گو پرداختند. احتمالاً اشکهای توبه و خوشحالی نیز ریختند. برادران او، پس از رحلت پدرشان، بار دیگر دلواپس شدند که مبادا یوسف از ایشان انتقام بگیرد. اما یوسف ایشان را مطمئن ساخت که آنان را پذیرفته است. او گفت: "مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ شما در باره من بد اندیشیدید لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. و الان ترسان مباشید. من شما را و اطفال شما را می‌پرورانم." بدینسان ایشان را مطمئن ساخت و سخنان ملاطفت‌آمیز به ایشان گفت (پیدایش ۵۰: ۱۹-۲۱). یوسف به‌جای تلخی و انتقام، فقط محبت و تسلی نشان داد. احساسات جریحه‌دار شده او سالها پیش شفا یافته بود.

من نیز وقتی مانند یوسف مورد رفتاری نادرست قرار می‌گیرم، می‌خواهم در قبال خدا واکنش نشان دهم، نه در قبال انسان. می‌خواهم دست خدا را در آنچه که روی می‌دهد ببینم. می‌خواهم خدا به من فیض عطا کند تا واکنشی درست نشان دهم. می‌خواهم از تجربیات دردناک، نفع ببرم. بنابراین، وقتی مورد رفتار نادرست دیگران قرار می‌گیرم، نزد خدا دعا خواهم کرد، و کتاب مقدس را مطالعه خواهم کرد تا بدانم چه باید بکنم، و خواهم کوشید با خطاکار مصالحه کنم. این واکنش الهی در قبال "رفتار نادرست"، آن را در پایین‌ترین درجه اهمیت قرار می‌هد و خدا و نقشه او را در بالاترین درجه اهمیت.

(T) تکلیف برای هفته آینده

اول) هر روز وقت رازگهان داشته باشید و یک فصل از کتاب خروج را بخوانید. فصل‌های انتخاب شده از خروج، عبارتند از فصل‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۱۸ و ۲۰ و ۳۲ و ۳۳. تعمقات و تفکرات خود را، در دفترتان، یادداشت کنید. هفته‌ای یک بار، با یک دوست یا در مشارکتی خانگی یا گروه شاگردسازی کشفیات، درسها و برکات خود را در میان بگذارید.

دوم) کتابهای دستورعمل "بروید و ملکوت خدا را موعظه کنید" را ملاحظه کرده و به آدرس اینترنتی www.dota.net مراجعه کنید. این آدرس را به حروف تکرار میکنم....

سوم) هر شنبه تا چهارشنبه به برنامه " دوره شاگردسازی از رادیو " گوش دهید.